

تحلیل در تاریخ بلعمی

دکتر محمد کریم یوسف جمالی دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد، گروه تاریخ، ایران، نجف آباد
مسعود صفری دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد، گروه تاریخ، ایران، نجف آباد

چکیده

درباره‌ی تحلیل در تاریخ نگاری سنتی ایران نگرش رایج و غالبی وجود دارد. بر مبنای این نگرش تاریخ نگاری سنتی ایران غیرتحلیلی خوانده می‌شود. باور رایج این است که مورخان سنتی ایران وقایع نگارانی هستند که به تحلیل و تعلیل وقایع توجهی نداشته‌اند. این مقاله ضمن نقد این نگرش به بررسی چگونگی تحلیل وقایع تاریخی در تاریخ بلعمی می‌پردازد. هدف آن است که از طریق انتخاب تاریخ بلعمی به عنوان یکی از شاخص‌ترین متون تاریخ نگاری سنتی ایران و بررسی تحلیل‌های بلعمی از اعتلا و انحطاط حکومت‌ها، نشان داده شود که بر خلاف نظر رایج، مورخان سنتی ایران نیز به تعلیل و تحلیل وقایع عنایت داشته‌اند.

واژگان کلیدی: تاریخ بلعمی، تاریخ نگاری سنتی، مورخان سنتی ایران، تحلیل وقایع تاریخی، مضامین پنهان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

تاریخ پذیرش: ۹۲/۷/۲۳

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۴

E-mail: yousef_jamali2000@phu.iaum.ac.ir

مقدمه

در این نوشتار به تحلیل‌های بلعمی از وقایع تاریخی پرداخته شده. هدف آن است که از طریق بررسی تحلیل‌های بلعمی نشان داده شود که بر خلاف نظر رایج و غالب، مورخان سنتی ایران به تحلیل وقایع تاریخی نیز توجه داشته‌اند. پژوهشگران و منتقدان تاریخ‌نگاری سنتی ایران عموماً ابراز می‌دارند که تاریخ‌نگاری سنتی ایران فاقد تحلیل است. حال آن که تعمق در کتب مورخان سنتی ایران مبین آن است که تحلیل و تعلیل وقایع تاریخی فقط در انحصار مورخان مدرن نیست و مورخان سنتی نیز به شیوه‌های مرسوم زمان خود به علل وقایع و تحولات تاریخی پرداخته‌اند. درک و فهم تحلیل‌های مورخان سنتی نیازمند توجه به پیچیدگی‌های این متون است. به نظر می‌رسد برای آگاهی از شیوه‌های تحلیل مورخان سنتی ایران باید به چیدمان مطالب، مضامین پنهان در این متون و باورهای مورخان توجه داشت. در این مقاله ابتدا به بررسی و نقد نظر منتقدانی پرداخته می‌شود که معتقدند مورخان سنتی عنایتی به تحلیل و تعلیل وقایع نداشته‌اند و سپس در ادامه ی مقاله، تحلیل‌های بلعمی از اعتلاء و انحطاط حکومت‌ها مورد بررسی قرار گرفته است. تاریخ بلعمی به دلیل اهمیت و جایگاه خاصی که در تاریخ‌نگاری سنتی ایران دارد به عنوان الگویی برای بررسی شیوه‌های تحلیل مورخان سنتی ایران انتخاب شده است.

مورخان سنتی و تحلیل وقایع

پژوهشگران و منتقدان تاریخ‌نگاری سنتی ایران ویژگی‌هایی را برای این سنت تاریخ‌نگاری بر می‌شمارند. یکی از این ویژگی‌ها بی‌توجهی تاریخ‌نگاری سنتی به تحلیل و ریشه‌یابی وقایع است. از آن جا که در این مقاله دو مفهوم تاریخ‌نگاری سنتی ایران و تحلیل وقایع تاریخی پرکاربرد هستند، تعریف آن‌ها ضروری به نظر می‌رسد. منظور از تاریخ‌نگاری سنتی ایران، تاریخ‌نگاری ایران پس از اسلام تا اواسط دوران قاجاریه یعنی تا زمان شکل‌گیری تاریخ‌نگاری مدرن می‌باشد. اگر چه تاریخ‌نگاری ایران پیش از اسلام نیز بخشی از تاریخ‌نگاری سنتی ایران است، اما مراد از تاریخ‌نگاری سنتی در این مقاله، تاریخ‌نگاری ایران پس از اسلام است که شاخه‌ای از تاریخ‌نگاری اسلامی محسوب می‌شود. مفهوم تحلیل وقایع تاریخی نیز نیازمند تعریف است. تحلیل تاریخی به معنای تبیین ریشه‌یابی و جستجوی علل رویدادهای تاریخی است (واینگارتنر، ۱۳۷۵: ۳۳؛ اکبری، ۱۳۸۶: ۱۱۵). در حیطه‌ی تحلیل، مورخ خود را متعهد می‌بیند که علل رخدادهای تاریخی را توضیح دهد و به «چرا»ها

بپردازد. بسیاری از منتقدان مورخان سنتی بر این باورند که تاریخ نگاری سنتی ایران فاقد تحلیل و تعلیل رویدادها و تحولات تاریخی است. به زعم منتقدان، مورخان سنتی وقایع نگارانی بوده که صرفاً به نقل حوادث پرداخته و به دلایل و ریشه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جریان ها و تحولات توجهی نداشته اند. همچنین ابراز می شود که اگر مورخان دنیای سنت بعضاً در مقام تحلیل گر وقایع ظاهر شده اند، جنس و سنخ تحلیل ها فرا تاریخی است و مورخان بر اساس باورهای تقدیرگرایانه‌ی، وقوع حوادث را به مشیت و تقدیر الهی منتسب کرده اند. از زمانی که اولین انتقادات نسبت به تاریخ نگاری سنتی ایران از حدود یک قرن پیش آغاز شد تا کنون مطالبی از این دست فراوان گفته شده است (نک: میرزا آقا خان کرمانی، ۱۳۸۹: ۳۸؛ قائم مقامی، ۱۳۵۸: ۷-۶؛ حمیدی، ۱۳۷۲: ۱۲-۱۱؛ زریاب، ۱۳۸۱: ۱۱۱-۱۱۰؛ حضرتی، ۱۳۸۰: ۲۷-۲۶؛ هروی، ۱۳۸۶: ۶۵-۶۰ ملائی توانی، ۱۳۹۰: ۱۵۹-۱۵۲).

نگرش رایج درباره‌ی تحلیل در تاریخ نگاری سنتی ایران نیازمند بازنگری است. این نگرش را می توان از زوایای گوناگونی نقد و بررسی کرد:

۱- به نظر می رسد تحلیلی ندانستن تاریخ نگاری سنتی ایران به طور خاص و تاریخ نگاری سنتی رایج در دوران پیش مدرن به طور عام مبتنی بر تقسیم بندی های سنتی تاریخ نگاری است. هگل تاریخ را به سه قسمت تاریخ دست اول، تاریخ اندیشیده و تاریخ فلسفی دسته بندی کرد (هگل، ۱۳۵۶: ۴). کروچه نیز میان وقایع نگاری و تاریخ تفاوت قائل شد (کروچه، ۱۳۸۱: ۱۷-۱۵). این تقسیم بندی حتی در روزگار ما نیز جذابیت دارد. التون از مورخان معاصر نیز تاریخ نگاری را به سه بخش توصیفی، تحلیلی و روایتی تقسیم کرده است (التون، ۱۳۸۶: ۹۲). غیر تحلیلی و نقلی خواندن تاریخ نگاری سنتی ریشه در این پیش فرض دارد که مورخان می توانند گذشته را به شکلی ناب و بدون تفسیر و تحلیل عرضه کنند (حضرتی، ۱۳۸۰: ۳۰). هر مورخ زیست جهانی دارد که این زیست جهان پیش فرض های معرفت شناسانه ی مورخ را تعیین می کند. مورخ مانند هر انسانی دیگر متأثر از فرهنگ، باورها و نگرش های جامعه و روزگار خود می باشد. بنابراین پیش از آن که مورخ به نگارش تاریخ بپردازد تحت تاثیر زیست جهان خود، دارای تفسیرها و تحلیل هایی درباره ی تاریخ، انسان و جهان می باشد که این تحلیل ها و تفسیرها را به شکلی آشکار و پنهان، آگاهانه و غیرآگاهانه در متن انعکاس می دهد. از بارز ترین نمونه‌ی این تاثیر پذیری ها، انتخاب موضوعات تاریخی توسط مورخان است. در دنیای سنت این تحلیل وجود داشت که مهم ترین نیروی حرکت دهنده‌ی تاریخ و پدیدآورندگان اصلی تحولات تاریخی پیامبران و شاهانند. این تحلیل موجب می شد که تاریخ، زندگینامه شاهان و پیامبران تلقی شود و بر این اساس مورخان دنیای سنت عمده ی توجه خود را بر

شرح زندگی پیامبران و شاهان متمرکز می‌کردند و عنایت چندانی به زندگی توده‌های مردم نشان نمی‌دادند.

۲- مسأله‌ی تحلیل در تاریخ نگاری سنتی را از منظر زبان شناسی نیز می‌توان بررسی کرد. زبان چنان که سوسور می‌گوید نظامی از نشانه‌های قراردادی است (سوسور، ۱۳۷۸: ۴۵). خصلت قراردادی بودن زبان موجب می‌شود زبان‌های اقوام و جوامع از یکدیگر متمایز شوند. همچنین زبان صرفاً وسیله‌ای برای سخن گفتن و بیان اندیشه نیست بلکه زبان بیانگر جهان بینی، نگرش و فرهنگ یک جامعه نیز هست. هر جامعه تجربه‌ی خود از محیطی که در آن زندگی می‌کند را از طریق زبان ابراز می‌دارد. بنابر این واژه‌های موجود در یک زبان، تفسیر و تحلیل آن جامعه را از پدیده‌های مختلف بیان می‌کند و بر این اساس می‌توان گفت که اساساً زبان یک قوم نظامی از تلقی، تفسیر و تحلیل هاست (هنله، ۱۳۷۸: ۶-۱). بدین ترتیب زبان مورخ و واژه‌هایی که بکار می‌برد خود دربردارنده‌ی تفسیرها و تحلیل‌های یک جامعه از مقولات تاریخی، فرا تاریخی و اجتماعی است.

۳- از اصلی‌ترین ویژگی‌های تاریخ نگاری سنتی ایران عبرت آموزی است. مورخان دنیای سنت انتظار داشتند که خوانندگان از مطالعه‌ی تاریخ عبرت بگیرند (نک: بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۹۸؛ بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۲۵، ۶۸، ۲۰۳؛ ابن فندق، بی تا: ۷). بین دو ویژگی عبرت آموزی و تحلیلی نبودن متون تاریخی هم خوانی وجود ندارد. به تعبیر دیگر در این گزاره که تاریخ نگاری سنتی فاقد تحلیل است، تناقض وجود دارد. چگونه می‌توان اظهار داشت که هدف مورخان عبرت آموزی بوده ولی وقایع و تحولات تاریخی را تحلیل و تعلیل نکرده‌اند. مخاطبان مورخان دنیای سنت عمدتاً نخبگان سیاسی (شاهان، شاهزادگان، وزراء و درباریان) بودند. این امر را می‌توان از محتوای متون تاریخی تشخیص داد. تمرکز کتب تاریخی عمدتاً بر زندگی و سیره‌ی پادشاهان، خلفا و زمامداران بوده است. مورخان، تاریخ نخبگان را نه برای توده‌ی مردم (رعیت) که برای اطلاع و عبرت آموزی نخبگان سیاسی می‌نوشتند. رعایا که در بیرون از متن قدرت و سیاست می‌زیستند برای زندگی روزمره‌ی خود چه درس عبرتی می‌توانستند از این کتب تاریخی بگیرند؟ وقتی مخاطب مورخان، زمامداران باشند کتب تاریخی باید به گونه‌ای نوشته شود که هدف عبرت آموزی را برآورده کند و بدون ارائه‌ی تحلیل و تعلیل از وقایع تاریخی این منظور انجام نمی‌شد. در متون تاریخی یکی از مسائلی که برای نخبگان سیاسی اهمیت خاصی داشته چگونگی بالیدن، تداوم و سقوط حکومتها بوده است. بر این اساس مورخان باید در آثار خود برای خوانندگانی که فعال عرصه‌ی سیاسی و در متن قدرت بودند، تحلیلی از بالندگی و سقوط حکومتها ارائه می‌کردند تا خوانندگان اشتباهات پیشینیان را تکرار نکنند. میثمی در تحقیق

خود درباره‌ی تاریخ نگاری ایران نشان داده که مساله‌ی سقوط حکومتها و دلایل آن از دغدغه‌های اصلی مورخان سنتی ایران بوده است (میثمی، ۱۳۹۱: ۳۴۴-۳۴۳).

۴- بسیاری از مورخان سنتی ایران از طبقه‌ی دیوانسالار برخاستند. می توان فهرست بلند بالایی از این مورخان تهیه کرد. این مورخان به دلیل آموزش‌هایی که می دیدند، آشنایی با تاریخ، زندگی و کار در محیطی پر از توطئه و دسیسه، کسب تجربه در متن حوادث سیاسی و شرکت در مسائل سیاسی زمان خود، درکی عمیق و تجربی از سازو کار و مناسبات قدرت داشتند. درک این مورخان از چگونگی اعتلا و انحطاط حکومتها علمی تر از مورخان کتابخانه نشین امروزی بوده است. پس طبیعی است زمانی که این مورخان به نگارش تاریخ می پرداختند به علل اعتلا و سقوط حکومت‌ها توجه خاصی مبذول می داشتند. از نمونه‌های بارز این مورخان بلعمی و بیهقی هستند. این دو به دلیل تجربه‌ی سیاسی ناشی از حرفه و جایگاه اجتماعیشان توجهی خاص به عوامل انحطاط و اعتلای حکومتها داشتند. در این جا باید نکته‌ای را درباره‌ی تفاوت مورخان سنتی ایران متذکر شد. پاره‌ای از مورخان سنتی متفنن و در نگارش کتب تاریخی بیشتر به دنبال سرگرمی و کشکول نویسی بودند. مانند مولف گمنام مجمل التواریخ والقصص که اثرش بیشتر شبیه یک دایرة المعارف سرگرم کننده از موضوعات تاریخی است. در مقابل این گروه مورخان عمیقی وجود دارند که از نگارش آثار تاریخی اهداف مهمی را دنبال می کردند. به نظر می رسد جدی ترین مورخان ایران عمدتاً از میان دیوانسالاران برخاسته و این دسته از مورخان در نگارش آثارشان به تحلیل چگونگی اعتلا و انحطاط حکومت‌ها عنایت خاصی داشته‌اند.

۵- در تاریخ نگاری مدرن مطالعه‌ی تاریخ مطالعه‌ی علل خواننده می شود (کار، ۱۳۵۱: ۱۲۹). بر این اساس از مورخان دنیای مدرن انتظار می رود که آشکارا و صریح، وقایع و تحولات تاریخی را تحلیل کنند. اما در دنیای سنت مورخان همواره تحلیل‌های خود را شفاف و آشکارا بیان نمی کردند. برخی مواقع باید تحلیل‌های مورخان سنتی را در مضامین پنهان یافت. منظور از مضامین پنهان یا استتار این است که مولف به جای مستقیم سخن گفتن تلویحاً به موضوعی اشاره می کند و یا سخنی را می گوید ولی منظورش وجهی دیگر است. غرض از قراردادن مضامین پنهان در متون آن است که مولف کمتر بگوید و بیشتر از آن چه که می گوید با خواننده ارتباط برقرار کند (درباره‌ی اهمیت مضامین پنهان در تاریخ نگاری اسلامی نک: والدمن، ۱۳۷۵: ۲۶-۲۴). به غیر از مضامین پنهان به نظر می رسد که مورخان سنتی از طریق چیدمان مطالب نیز تحلیل‌های خود را بیان می کردند. غرض از چیدمان مطالب، چگونگی انتخاب موضوعات، ترتیب، تنظیم و توالی آن هاست. در تاریخ نگاری نیز مانند

داستان نویسی هر چیدمان دارای ساختاری روایی است که مورخان می‌توانند از طریق این ساختار نظرات و تفسیرهای خود را به خواننده انتقال دهند (درباره‌ی شباهت تاریخ نگاری و داستان نویسی نک: احمدی، ۱۳۸۶: ۱۴۷-۱۳۹). با دقت در چیدمان مطالب مورخان سنتی می‌توان از تحلیل‌های آنان درباره‌ی وقایع تاریخی آگاهی پیدا کرد. در ادامه‌ی مقاله برای اثبات این مطلب که تحلیل وقایع تاریخی فقط در انحصار مورخان مدرن نیست و تاریخ نگاران سنتی نیز به تحلیل وقایع تاریخی توجه داشته‌اند، تاریخ بلعمی مورد بررسی قرار می‌گیرد و به بیان تحلیل‌های بلعمی از اعتلا و انحطاط حکومت‌ها پرداخته می‌شود. انتخاب تاریخ بلعمی برای این منظور چند دلیل دارد. تاریخ بلعمی به لحاظ سبک و محتوا در عرصه‌ی ادبیات و تاریخ نگاری ایران جایگاه ویژه‌ای دارد (بهار، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۰). این کتاب در تاریخ ایران بعد از اسلام نقش یک سمبل را نیز ایفاء می‌کند. تاریخ بلعمی از جمله آثار تاریخی است که معرف حضور ایران در دنیای اسلام است؛ کتابی که به زبان فارسی نوشته شده و ارزش‌های ایرانی و اسلامی را ترکیب کرده است. اشپولر به درستی بیان می‌کند که این کتاب «جهان‌نگری ایرانیان را در بودبانش اسلامی به ایرانیان سنی و مومن به خلفا به طرز مثبتی نشان داد» (اشپولر، ۱۳۸۰: ۱۳). اهمیت دیگر تاریخ بلعمی در آن است که مولف آن به دلیل نگرش دیوانسالارانه‌ای که داشت به علل اعتلا و به ویژه انحطاط و سقوط حکومت‌ها توجه خاصی نشان داده است.

شیوه‌های تحلیل بلعمی

ابوعلی محمد بلعمی معروف به امیرک بلعمی که به بلعمی کوچک نیز شهرت دارد، فرزند ابوالفضل محمدبن عبیدالله بلعمی معروف به بلعمی بزرگ بود (برای اطلاع بیشتر درباره‌ی زندگینامه‌ی ابوالفضل بلعمی نک: بهرامیان، ۱۳۸۳: ۴۷۹-۴۷۸). پدر بلعمی وزارت نصر بن احمد سامانی را بر عهده داشت. ابوعلی محمد بلعمی نیز مانند پدر در دولت سامانی به مقام وزارت رسید. او در اواخر امارت عبدالملک سامانی به وزارت رسید و در دوران منصور بن نوح جانشین عبدالملک نیز این شغل را در دست داشت (برای اطلاع بیشتر درباره‌ی زندگینامه‌ی ابوعلی بلعمی نک: بلعمی، ۱۳۸۶: ۲۶-۱۷؛ بهرامیان، ۱۳۸۳: ۴۷۹). در حدود سال ۳۵۰ قمری ابوعلی محمد بلعمی به دستور منصور بن نوح سامانی تاریخ طبری را به زبان فارسی ترجمه کرد. این ترجمه امروز به نام تاریخ بلعمی شهرت دارد. تاریخ بلعمی که در زمره‌ی تاریخ‌های عمومی قرار دارد از خلقت انسان تا اواسط دوران خلافت عباسی

را بر می گیرد. چنین شهرت دارد که تاریخ بلعمی ترجمه ی تاریخ طبری است. اگر چه استخوان بندی و شاکله ی تاریخ بلعمی و تاریخ طبری همانند است و خط سیر وقایع دو کتاب نیز شباهت بسیاری با یکدیگر دارد اما با مقایسه ی دو متن آشکار می شود که تاریخ بلعمی به لحاظ روش و محتوا، تفاوت های بسیاری با تاریخ طبری دارد (برای اطلاع از اختلافات تاریخ طبری و بلعمی نک: شهابی، ۱۳۵۱: ۴۷۳؛ پروین گنابادی، ۲۸۴). به گونه ای که تاریخ بلعمی را می توان اثری تالیفی و نه یک ترجمه خواند (صفا، ۱۳۷۱، ج ۱: ۶۱۹). پاره ای از تفاوت های دو متن ناشی از پایگاه و جایگاه اجتماعی مولفان دو کتاب است. طبری به عنوان یک عالم دین اثر خود را تالیف کرد حال آن که بلعمی از منظر یک دیوانسالار به تاریخ می نگریست. یکی از تفاوت های محتوایی تاریخ طبری و بلعمی آن است که جنبه ی نصیحت الملوک نویسی تاریخ بلعمی بارزتر از تاریخ طبری است که البته این امر ریشه در اختلاف پایگاه اجتماعی آنان دارد. بلعمی در قسمت های مختلف کتابش در قالب مضامین پنهان ویژگی های شاهان آرمانی و غیرآرمانی را بیان می کند و در ضمن ذکر خصوصیات پادشاهان مطلوب، آداب ملکداری و شیوه های درست کشور داری را تعلیم می دهد (نک: بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۶۹، ج ۱: ۴۶۶، ج ۱: ۱۰۴، ج ۱: ۷۸). اگر چه این مضامین پنهان در تاریخ طبری هم وجود دارد (نک طبری، ۱۳۵۸، ج ۱: ۲۶۹-۲۶۷، ج ۱: ۱۲۰-۱۱۹، ج ۱: ۱۱۵-۱۱۴). ولی در تاریخ بلعمی بسیار پر رنگ تر است (به عنوان مثال خطبه ی منوچهر در تاریخ طبری و تاریخ بلعمی را با یکدیگر مقایسه کنید: طبری، ۱۳۵۸، ج ۱: ۲۶۹-۲۵۶؛ بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۶۳-۲۵۱). یکی از دیگر تاثیراتی که ذهنیت دیوانسالاران نهی بلعمی بر محتوای کتابش داشت توجه او بر علل بالندگی، تداوم و به ویژه سقوط حکومت هاست. بلعمی تجربیات سیاسی و عملی در زمینه ی کشورداری داشت و به اقتضای شغلش از سازوکار، عناصر تقویت کننده و عوامل فرساینده ی حکومت و پادشاهی مطلع بود. کسی که در متن حوادث سیاسی تجربه اندوخته و دغدغه یا سامان دهی و تمشیت امور برای تداوم بخشیدن به یک نظام سیاسی را داشته است، وقتی در نقش یک مورخ ظاهر می شود طبیعتاً به تحلیل و تبیین چگونگی تداوم و سقوط حکومت ها توجه خاصی دارد.

پیش از پرداختن به تحلیل های بلعمی باید از شیوه های تحلیل او سخن گفت. بلعمی به شیوه های مختلفی وقایع تاریخی را تحلیل می کند. او گاه به شکلی آشکاره بررسی علل وقایع تاریخی می پردازد. به عنوان مثال او در ذکر اخبار اشکانیان عامل سقوط آنان را تشمت، هرج و مرج و ناتوانی پادشاهان اشکانی بیان می کند (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۹۶، ۶۰۶). بررسی چگونگی سقوط برمکیان از دیگر نمونه های تحلیل های آشکار بلعمی است. او یکی از دلایل سقوط برمکیان را

طولانی شدن مدت عمل داری آنان می‌داند: «یکی از درازای کار که چون مردی را اندر کاری مدتی دراز شود او را دشمن بسیار شود که هیچ کس همه جهان را خشنود نتوان داشتن» (بلعمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۱۱۹۴). بلعمی از طریق چیدمان مطالب نیز وقایع تاریخی را تحلیل می‌کند. بارزترین نمونه‌ها از این شیوه‌ی تحلیل، توضیح چگونگی سقوط سلسله‌های ساسانی و اموی است. بلعمی در ذکر اخبار دوران پایانی ساسانی و اموی از طریق چیدمان مطالب علل سقوط این دو سلسله را بیان می‌کند (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۵۱-۷۷۴؛ بلعمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۱۰۰۵-۹۶۶). روش دیگر بلعمی برای تحلیل وقایع استفاده از مضامین پنهان است که البته آگاهی از این مضامین پنهان منوط به شناخت باورها و نگرش‌های او نسبت به شاه آرمانی، جامعه‌ی مطلوب و زنان است. بلعمی به عنوان یک دیوانسالار، پادشاه و جامعه آرمانی را دارای ویژگی‌هایی می‌داند. او در ضمن بیان اخبار پادشاهان نیک سیرت ایران باستان، تلویحا مشخصات شاه آرمانی را نیز بیان می‌کند. شاهان آرمانی بلعمی دارای این ویژگی‌ها می‌باشند: دادگر، رعیت پرور، ظلم ستیز، آبادکننده‌ی جهان، مروج مدنیت، نیکو سیرت، خداپرست، دوری‌کننده از گناهان، دشمن نیروهای اهریمنی و دوستدار علما و دانشمندان (نک: بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۶۳-۲۵۱، ج ۱: ۱۰۷-۱۰۶، ج ۱: ۸۹، ۱: ۷۷). نگرش بلعمی درباره‌ی جامعه‌ی آرمانی را عمدتا می‌توان در دو قسمت تاریخ پیامبران و تاریخ ایران پیش از اسلام یافت. بر اساس اطلاعات موجود در قسمت تاریخ پیامبران می‌توان ویژگی‌های جامعه‌ی آرمانی را چنین بر شمرد: مردمان به خداوند شرک نمی‌ورزند، پیامبران را تکذیب نمی‌کنند و مرتکب فسادهایی چون دزدی، راهزنی، کم‌فروشی، فحشا، تقلب و پیمان شکنی نمی‌شوند (نک: بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۶۵-۱۵۸، ج ۱: ۱۲۹-۱۲۴، ج ۱: ۱۱۷-۱۱۰، ج ۱: ۹۵، ج ۱: ۷۳-۷۴). جامعه‌ی ایده‌آلی که در قسمت تاریخ ایران باستان ترسیم شده، جامعه‌ای است طبقاتی که هر طبقه به درستی به وظایف خود آشناست و به آن‌ها عمل می‌کند. شاه دادگر، رعیت نواز، قدر شناس و سرکوب‌کننده‌ی بدعت است. رعایا تحت عنایات پادشاه و امنیتی که حاصل خردمندی و دادگری پادشاه است به آبادانی جهان می‌پردازند و سپاه حافظ و نگاه دارنده‌ی ملک، پادشاه و رعایا است (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۶۲-۲۵۶). آگاهی از نگرش بلعمی نسبت به زنان از برخی تحلیل‌های پنهان او رمز گشایی می‌کند. بلعمی همچون دیگر مردان دنیای سنت نظر مثبتی به زنان نداشت و از همین رو بیان می‌کند: «خلق به زنان هلاک شوند» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۵۰۸). اکثر زنهایی که در تاریخ بلعمی نامی از آنها برده شده است دارای خصایل منفی و نامطلوب می‌باشند. زنان تاریخ بلعمی عموما بی‌خرد، بد رفتار، بی‌رحم، طمع‌کار، کافر نعمت، بی‌وفا و ناتوان در مملکتداری هستند (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۷۸۹، ج ۱: ۶۷۸، ج ۱: ۵۹۲-۵۹۱، ج ۱: ۴۴۲، ج ۱: ۴۳۵). بر مبنای این

نگرش در تاریخ بلعمی قدرت یابی زنان هم نشانه و هم عامل انحطاط و سقوط دولت ها است. بلعمی درباره‌ی حکومت کردن کودکان نیز همین نظر را دارد و پادشاهی کودکان را از عوامل سقوط حکومت‌ها می‌داند (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۴۴، ج ۱: ۶۲۱).

آگاهی از این مضامین مستتر می‌تواند رمز گشای تحلیل های پنهان بلعمی باشد. با توجه به نگرش بلعمی درباره‌ی شاه آرمانی و جامعه‌ی متعادل می‌توان دریافت که هر وقت او صفات مطلوبی را به پادشاه یا خلیفه‌ای نسبت نمی‌دهد، به شکلی پنهان به خواننده توضیح می‌دهد که آن زمامدار از وضعیت آرمانی فاصله گرفته و با رفتار بی‌خردانه اش جامعه را از حالت تعادل خارج و اسباب سقوط خود یا سلسله اش را فراهم کرده است. همچنین وقتی بلعمی از زمامداری زنان و کودکان سخن می‌گوید، تلویحا به تحلیل سقوط حکومتی می‌پردازد که در آن زنان و کودکان زمام امور را در دست گرفته اند.. شاید خواننده‌ی نکته سنج چنین انتقاد کند که این قرائت از تاریخ بلعمی شخصی و سلیقه‌ای است. باید متذکر شد که بلعمی باطن گرا و اهل تاویل بود. او بارها خوانندگان را به درک معانی نهفته در اخبار تاریخی فرا می‌خواند و از آن‌ها می‌خواهد که به باطن اخبار توجه کنند. به زعم بلعمی متن دارای ظاهر و باطن است و از خواننده توقع دارد که از ظاهر متن در گذرد و به باطن روایات و اخبار بنگرد. او بارها خواننده را متوجه نکاتی می‌کند که در سطوح پنهان متن وجود دارد تا خواننده، معانی نهفته در پس ظاهر کلمات را بخواند (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۹۸، ج ۱: ۱۶۷-۱۶۶، ج ۱: ۱۳۲). در ادامه‌ی مقاله به تحلیل های بلعمی از اعتلا و سقوط حکومت‌ها پرداخته می‌شود.

تحلیل بلعمی از اعتلا و تداوم حکومت‌ها

یکی از مسائل مورد توجه بلعمی علل استمرار و تداوم سلطنت پادشاهان بوده است. چرا پادشاهی سلطنتی بلند مدت و شاهی دیگر حکومتی مستعجل دارد؟ از نظر بلعمی یکی از اصلی ترین علل اصلی استحکام و تداوم یک سلطنت عدالت پادشاه است. جمشید، فریدون و منوچهر از نمونه های پادشاهان عدالت پیشه اند که هر سه سلطنتی بلند مدت داشتند. جمشید پیش از آن که بر خداوند عاصی شود «داد به میان خلق بگسترد» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۹۰) در روزگاری که جمشید عادل بود «هفتصد سال بنشست که اندر این روزگار روزی درد سرش نخاست و دشمنی بر وی بیرون نیامد و رنجی و غمی ندید» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۹۱). در شرح احوال فریدون نیز بلعمی بدون این که بیان کند علت تداوم و پایداری سلطنت فریدون عدالت پیشگی او بود، چیدمان مطلب را بدین صورت آورده که پادشاهی بلند

مدت فریدون را در کنار عادل بودن او ذکر کرده است. بلعمی درباره ی فریدون می نویسد: «افریدون از پس کاوه دویست سال بزیست و بر جهان عدل و داد کرد ... و همه مقر اند که دادگر بود و علما و حکما را بزرگ داشتی» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۰۷-۱۰۶). منوچهر نیز به روایت بلعمی «ملکی بود با داد و عدل و هیبت» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۵۲). بلعمی در ذکر احوال منوچهر بلافاصله پس از بیان عدالت پیشگی او از سلطنت طولانی مدتش سخن می گوید: «صد و بیست سال به ملک اندر بزیست و ملک مشرق و مغرب همه بگرفت و آن ملوک یمن که کس را فرمان نکردندی همه فرمانبردار او گشتند» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۶۲). اگر عدالت تداوم و بقای سلطنت را تضمین می کند، بیدادگری و ستم موجب سقوط و ادبار پادشاه می شود. جمشید پس از عصیان بر خداوند پادشاهی خود را از دست داد و توسط بیور اسب به شکلی موهن به قتل رسید (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۹۳-۹۱). ضحاک نیز پس از رسیدن به قدرت ظلم و ستمگری پیشه کرد. نتیجه ی بی رسمی های ضحاک ظغیان کاوه ی آهنگر و فریدون بود که به سرنگونی ضحاک منجر شد (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۰۴-۱۰۲).

عامل دیگری که از نظر بلعمی موجب استحکام حکومت می شود، توانایی ها و قابلیت های پادشاه برای اداره ی امور است. پادشاهان مقتدر و توانا از سلطنت های طولانی مدت برخوردارند. اردشیر و شاپور دوم ساسانی از جمله ی پادشاهان مقتدر هستند. اردشیر اول نمونه ی یک شاه ضابط است. او دارای اراده قوی، قاطع، عادل، وفادار به سوگند، و بهرمنند از مشاورانی خردمند است (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۶۰۵-۵۹۹). اردشیر با چنین خصایلی توانست بساط حکومت آشفته و پریشان ملوک الطوائف (اشکانی) را برچیند و پایه های حکومتی را بریزد که بیش از چهار قرن تداوم پیدا کرد. شاپور دوم دارای خصلتی چون هوش، عقل و تدبیر، شجاعت و جنگ آوری بود و به اتکای همین صفات توانست تمامی دشمنان خود را شکست دهد و آنان را از مرزهای ایران دور کند (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۶۲۹-۶۲۱).

از نظر بلعمی علل دیگر تداوم پادشاهی، توازن و هماهنگی میان طبقات مختلف جامعه است. در جامعه ی متعادل و مطلوب هر طبقه وظیفه ی خود را به درستی انجام می دهد که این نظم موجب ثبات، آرامش و امنیت جامعه می شود. دیدگاه بلعمی درباره ی ویژگی های جامعه ی مطلوب را می توان در خطبه ی منوچهر دید. منوچهر در این خطبه توضیح می دهد که هر طبقه هم حقوقی دارد و هم وظایفی. هرگاه حقوق طبقات به جا آورده شود و هر طبقه نیز به وظایف خود عمل کند، تعادل و توازن جامعه حفظ می شود. منوچهر وظیفه ی سپاه را نسبت به پادشاه چنین توضیح می دهد: «او را مطیع باشند و با دشمن او حرب کنند و او را نصیحت کنند اندر آن حرب تا دشمن را از او دفع کنند و پادشاهی بر وی نگاه دارند» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۵۹). حق رعیت بر پادشاه آن است که «بر ایشان

داد کندوستم نکند و خراج از ایشان به رفق و نرمی بستاند و بر ایشان دشخوار نکند و سخت نگیرد و ستمکاران را بر ایشان نگمارد و ایشان را کاری فرماید که توانند کردن و اگر ایشان را به کار آبادانی جهان اندر به کشت و ورز به درم حاجت آید ملک ایشان را از خواسته ی خویش یاری کند تا خراج او نشکند و قوت ایشان نشود و اگر سال از آسمان باران نیاید آن سال خراج از ایشان بیفکند و اگر دیگر سال نیز خراج نباید خواستن هم نخواهد تا ایشان بدان عمارت کنند و آن گاه نیز که خراج خواهد چنان که ایشان تباه نشوند» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۵۹). منوچهر حق سپاه بر پادشاه را این گونه بیان می کند «ایشان را روزیها بدهد و در وقت خویش بدیشان رساند بی تاخیر» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۵۹). وظیفه ی رعیت آن است که «ملک را فرمان برند و جهان آبادان دارند و کشت و ورز کنند و درخت بنشانند و بنا کنند تا جهان آبادان بود و ایشان در خراج ملک دادن تاخیر نکنند» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۵۹). منوچهر به عاملان خود توصیه می کند که «بر این رعیت داد کنید و ستم مکنید که این رعیت سبب خورش و طعام و شراب من است و شما هر گاه که داد کنید این رعیت و جهان آبادان دارید خراج من زودتر حاصل شود و روزیها به شما بیشتر برسد» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۵۹). او به آن ها هشدار می دهد که «هرگاه بیدادی و ستم کنید رعیت دست از آبادانی بدارد و جهان ویران شود و خراج من تاخیر شود و روزیهای شما نیز تاخیر شود. رعیت را نیکو دارید و هر آنجا که اندر جهان آبادانی باید کردن از آن چیزها که نفقه از بیت المال بود زود بدهید و آبادانی کنید ... و اگر ندارد از بیت المال مر ایشان را وام دهید تا آن آبادانی کرده شود و به وقت ارتفاع آن وام را از غله ها باز ستانید و اگر آن وام به یک سال نتواند دادن به دو سال و سه سال از ایشان بازستانید. هر سالی چهار یکی یا سه یکی یا نیمی چندان که بر ایشان پدید نیاید و حال ایشان تباه نشود» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۶۲). منوچهر بر اساس این دید گاه کشورداری کرد که حاصل آن توازن و تعادل در جامعه و استمرار حکومتش بود که به روایت بلعمی «صد و بیست سال به ملک اندر بزیست و ملک مشرق و مغرب همه بگرفت» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۶۲). در تاریخ بلعمی می توان وضعیت شاهان و جوامع گوناگون را با ایده آل های مطرح شده در خطبه ی منوچهر مقایسه کرد و از طریق آن به علل تداوم یا سقوط حکومت ها پی برد.

تحلیل بلعمی از سقوط حکومت ها:

بلعمی به عنوان مورخی دیوانسالار به سقوط حکومت ها و علل آن توجهی خاص داشت. او در ذکر اخبار سلسله های کیانی، اشکانی، ساسانی، اموی و ملوک یمن از طریق اظهار نظرهای آشکار،

چیدمان مطالب و مضامین پنهان به علل سقوط این سلسله می‌پردازد. برای درک تحلیل بلعمی از سقوط کیانیان باید به وقایع واپسین ایام این سلسله توجه داشت. بهمن پیش از مرگ همای را به عنوان جانشین خود انتخاب کرد (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۸۲). انتخاب زنی به عنوان زمامدارملک، تزلزل بر ارکان حکومت کیانی وارد کرد. با توجه به اعتقاد بلعمی مبنی بر ناتوانی زنان، بر تخت نشستن همای اولین عامل سقوط حکومت کیانی بود. پس از همای پسرش داراب بر تخت نشست. در ذکر احوال داراب مضمون پنهانی وجود دارد. بلعمی اگرچه از رفتار و منش داراب سخنی نمی‌گوید اما ویژگی‌هایی چون عدل و یا خردمندی را نیز به او نسبت نمی‌دهد و این سکوت معنا دار است. پس از داراب، تاج و تخت کیانی نصیب دارا شد. دارا آخرین پادشاه کیانی است که رفتار و سیرت ناپسندش منجر به سقوط کیانیان شد. بلعمی چنین به معرفی دارا می‌پردازد: «این دارا مردی بود ستمکاره و خلق او را دشمن گرفته بودند» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۸۵). در جای دیگر گوید: «از ملک دارا چهارده سال گذشته بود و همه سپاه بر وی آزرده بودند از بیدادیها که کرده بود از کبر و جباری که داشت (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۸۶). دارا نیز مانند دیگر پادشاهان ستمگر سزای اعمال خود را دید. سپاهیان که از ستمگری‌های او آزرده بودند به جای جنگ با خصم، فراری شدند و صفوف سپاه را خالی کردند. سرانجام دو حاجب دارا که «هر دو را با وی دل بد» بود به تطمیع اسکندر او را کشتند و ملکش به دست اسکندر افتاد (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۸۷-۴۸۶).

بلعمی سقوط ملوک الطوائف (اشکانیان) را نیز تحلیل می‌کند. بلعمی نشانه‌ی یک پادشاهی مطلوب را قدرت فراگیر پادشاه و تسلط بی‌چون و چرای او بر کشور می‌داند که پادشاهان ملوک الطوائف فاقد این قدرت بودند. او درباره‌ی انحطاط و ضعف دوران ملوک الطوائف گوید: «به هر شهری ملکی و به هر دهی ملکی و مهتری نه کس مر کس را فرمان کرد و نه کس مر کسی را خراج داد و نه ملک پدید بود» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۹۶). بلعمی درباره‌ی شرایط اشکانیان به هنگام ظهور اردشیر و انحطاط آن‌ها می‌گوید: «مملکت خود از دست اشکانیان شده بود و ملک عراق به دست عمرو بن عدی بود و به دست ملوک طوائف، ولیکن از نسل اشکانیان خلقی مانده بود و ملک از خاندان ایشان بیرون شده بود (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۶۰۶). چنان که از نحوه‌ی روایت بلعمی بر می‌آید ناتوانی و عدم اقتدار پادشاهان اشکانی از عوامل سقوط آنان بود، چنان که عمروبن عدی عراق را گرفته بود و اشکانیان توانایی برخورد و مقابله با او و صیانت از مرزهایشان را نداشتند. در تاریخ بلعمی در ذکر اخبار ملوک الطوائف، مضمون پنهانی وجود دارد. بلعمی بر خلاف پادشاهان پیشدادی، کیانی و ساسانی

درباره ی هیچ کدام از پادشاهان ملوک الطوائف سخنی از عدل، داد و پادشاهی مطلوب آنان نمی کند و این سکوت حاکی از آن است که این پادشاهان عاری از صفات لازم برای حکمرانی بودند.

در تاریخ بلعمی چنین می نماید که با آغاز تاریخ ساسانیان، تاریخ ایران مجددا در مسیر صحیح خود قرار می گیرد. از ابتدای تاریخ ساسانیان در حالی که سرگذشت پادشاهان این سلسله را می خوانیم با اصول کشورداری و خصائل شاهان آرمانی نیز آشنا می شویم. اکثر پادشاهان ساسانی دارای ویژگی های شاه آرمانی می باشند. شاپور اول: کشور گشا، عادل، متواضع، نیک رفتار با سپاه و رعیت، آبادان کننده ی جهان و سازنده ی شهرهاست (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۶۰۹). شاپور دوم ویژگی هایی چون هوش، خردمندی و شجاعت را دارد. او در سن شانزده سالگی وقتی که زمام امور را در دست گرفت، مهتران رعیت و سپاه را جمع کرد و خطبه ای برای آنان ایراد کرد. شاپور در این خطبه گفت: «من هم بران مذهبیم که پدران من بودند از عدل بر شما و آبادانی کردن بر زمین و دشمنان را از مملکت براندن» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۶۲۲). از شاخص ترین چهره ها در میان پادشاهان ساسانی فیروز است. او در موقعیتی بحرانی که قحطی هفت ساله کشور را فراگرفته بود با حسن تدبیر، پریشانی و درماندگی را از کشور و رعیت دور کرد (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۶۵۹). در بین ساسانیان، انوشیروان خوش نام ترین پادشاه است که به عدل و خردمندی شهرت زیادی دارد. در تاریخ بلعمی سیره ی انوشیروان نمونه ای تمام عیار از پادشاهی مطلوب است. انوشیروان بدعت را سرکوب و عدالت را در میان رعایا و سپاهیان برقرار کرد (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۶۸۵).

در تاریخ بلعمی بسیاری از دیگر پادشاهان ساسانی نیز دارای ویژگی های شاهانه هستند. تا زمانی که زمامداران خردمند و آرمانی حکومت می کنند پادشاهی ساسانی از استحکام و تداوم برخوردار است، اما اعتلا و شکوه همیشگی نیست و ساسانیان نیز به انحطاط دچار می شوند. بلعمی در ذکر اخبار آخرین پادشاهان ساسانی گام به گام سقوط ساسانیان را توضیح می دهد. در تحلیل های بلعمی از سقوط ساسانیان به اولین نکته ای که باید توجه داشت آن است که آخرین پادشاهان ساسانی در سیرت و سلوک دارای تفاوت بسیاری با پادشاهان مطلوب دوران قبل هستند. بلعمی سخنی در ستایش آخرین پادشاهان ساسانی ابراز نمی دارد و چون شاهان پیشین خصلت های پسندیده ای به آنان نسبت نمی دهد. بر اساس نگرش بلعمی نسبت به شاه آرمانی می توان گفت که از زمان هرمزد پسر انوشیروان انحطاط ساسانیان آغاز می شود. هرمز اگر چه عادل بود اما «مردمان بزرگ را خرد داشتی و حق ایشان نشناختی و درویشان را و حقیران را برکشیدی به مرتبه ی بزرگ» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۷۵۹). سیاست هرمز نزدیک شدن به رعایا و سخت گیری بر بزرگان کشور بود که منجر به دلسردی و سستی سپاه

شد. در نتیجه «آن سپاه‌ها که بر کران پادشاهی به پای کرده تا دشمنان اندر نیابند آن سپاه سستی کردند و دشمنان از هر سوی سربرکردند و اندر پادشاهی وی طمع کردند. چون پانزده سال بود از پادشاهی او هر سوی ملکان به پادشاهی وی اندر آمدند و لشکرهای وی همه بگریختند و کناره‌های پادشاهی او همه بگرفتند» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۷۶۰-۷۵۹). یکی از دشمنان هرمز خاقان ترک بود که خراسان را عرصه‌ی تاخت و تاز کرد. مشاوران به هرمز توصیه کردند که بهرام چوبینه را به جنگ ترکان بفرستد. بهرام سپاه ترک را در هم شکست و خاقان را هلاک کرد. پس از پیروزی، هرمز بجای قدر دانی از بهرام به تحقیر او پرداخت و به سعایت حاسدان، دوکدان و جامه‌ای زنانه نزد بهرام فرستاد (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۷۷۴). در این جا می‌توان رفتار هرمز را با فریدون مقایسه کرد. فریدون که خصائل یک شاه آرمانی را داشت بعد از زحمات کاوه‌ی آهنگر در دفع ضحاک، به نشان قدر دانی، ولایت اصفهان را به کاوه داد و این امتیاز را در خاندان او موروثی کرد (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۰۶). حال آن که هرمز با رفتار ظالمانه و بی‌خردانه اش خدمتگذاران خود را آزد و موجب عصیان آن‌ها را فراهم کرد. در ادامه‌ی داستان بلعمی از طریق چیدمان مطلب و مضامین پنهان روند فرسایش و انحطاط ساسانیان را بیان می‌کند. سپاه بهرام بر هرمز ناسپاس شورید و هرمز را از سلطنت خلع کرد. در پی آن بزرگان کشور که هرمز را لایق پادشاهی نمی‌دیدند «تاج از سر وی برگرفتند و او را از تخت نگونسار کردند و هر دو چشمش کور کردند» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۷۸۱). خسرو از پس هرمز پادشاه شد و عزمش را برای سرکوب بهرام جزم کرد اما در جنگ بین آن‌ها خسرو شکست خورد و به روم پناهنده شد. خسرو به کمک رومیان به ایران بازگشت و سپاهیان بهرام را به سوی خود جذب و بهرام که بی‌سپاه مانده بود به میان ترکان فرار کرد و در آن جا به قتل رسید. خسرو اگر چه توانست بهرام عصیان‌گر را شکست دهد اما پادشاه موفقی نبود. در عهد خسرو، قضا و تقدیر الهی با انحطاط ساسانیان هم سو شد. دوران زمامداری خسرو هم زمان با بعثت پیامبر اسلام (ص) بود. در این زمان علایم و نشانه‌هایی آشکار شد که حکایت از سقوط قریب الوقوع ساسانیان داشت. در عهد خسرو پرویز طاق ایوان مداین دو بار شکست. سپس پل کناره‌ی مداین را آب برد. در بحبوحه‌ی جنگ‌های ایران و روم خداوند به پیامبر (ص) مژده داد که ایرانیان در جنگ شکست می‌خورند. همچنین فرشته‌ای بر پرویز ظاهر شد و به او گفت که به «دین محمد بگرو» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۱۰-۸۰۸). علاوه بر این‌ها منجمان نیز پیش‌گویی کرده بودند که پرویز در جنگ با رومیان فرار می‌کند و صاحب فرزندی ناقص الخلقه می‌شود که این همه علائم شومی برای ساسانیان بود» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۲۸). پرویز در جنگ با رومیان شکست سختی خورد و از اعراب نیز در جنگ ذی قار متحمل

شکست شد. بلعمی درباره ی پایان سلطنت پرویز می گوید «پس چون کار پرویز به آخر رسید و کارهای خطا همی کرد و رعیت و سپاه و همه خلق را بر خود تباه کرده بود و آن سپاه که از هزیمت قیصر روم باز شده بودند ... او ایشان را همه به زندان کرد و سرهنگان را و فرزندان ایشان را بر آن بود که همه را بکشد ... آن مرد را که نام او فرخزاد بود بر بقایای خراج کرد تا باقیهای خراج بیست ساله و سی ساله به ذل و سختی همی ستد و دل رعیت نیز بر وی تباه شد» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۴۰). فرجام بی خردی و ستمکاری پرویز آن شد که بزرگان کشور او را خلع کردند و شیرویه را بر تخت نشاندند. شیرویه که زنده بودن پدر را خطری بالقوه برای سلطنت خود می دانست دستور قتل خسرو پرویز را داد. پس از آن شیرویه شانزده برادر خود را کشت. به روایت بلعمی شیرویه فقط هفت ماه حکومت کرد و سپس بر اثر بیماری مرد» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۴۳-۸۴۱). بلعمی سرعت گرفتن روند انحطاط ساسانیان پس از مرگ شیرویه را بیان می کند. پس از شیرویه پی در پی کودکان، برنایان و زنان بر تخت می نشینند. در تاریخ بلعمی پادشاه شدن زنان و کودکان به معنای سقوط حکومت هاست. پس از شیرویه پسر خردسال او اردشیر بر تخت نشست. هنوز بیش از یک سال و نیم از سلطنت اردشیر نگذشته بود که یکی از سرهنگان پرویز به نام شهر براز حکومت را غصب کرد. شهر براز از مرز روم به مداین آمد، پایتخت را متصرف شد و اردشیر را به همراه جمعی از بزرگان عجم به قتل رسانید. شهر براز فقط چهل روز پادشاهی کرد و چون «نه از اهل بیت ملک بود» «همه عجم را ننگ آمد» و او را به قتل رساندند» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۴۵-۸۴۴). بعد از دفع کودتای شهر براز چون مردی از خاندان ساسانی نمانده بود پوران دخت به پادشاهی رسید. پوران شانزده ماه حکومت کرد و سپس درگذشت. بعد مرگ او شخصی به نام جشنسده یک ماه پادشاهی کرد و سپس آزر میدخت بر تخت نشست. پادشاهی این زن نیز مستعجل بود و فقط شش ماه حکومت کرد. آزر میدخت بر دست رستم پسر فرخ هرمزد کشته شد. بلعمی احوال عجم در این روزگار را چنین شرح می دهد «عجم متحیر شدند از بهر آن که کس را نیافتند که به ملک بنشانند» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۴۹). از فاصله ی مرگ آزر میدخت تا پادشاهی یزدگرد سوم چهار نفر دیگر برای دوران مدت کوتاهی به پادشاهی رسیدند.

پیش از به قدرت رسیدن یزدگرد، از هم پاشیدگی حکومت ساسانی را بلعمی این گونه توضیح می دهد که عجم «متحیر شدند و هیچ کس را نیافتند که ملک را بشایستی و خدای عز و جل خواست که آن ملک از ایشان بشود و مسلمانی ظاهر گردد و ایشان را هم چنان متحیر همی داشت» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۵۱). سرانجام بزرگان کشور یزدگرد را که از برادر کشی شیرویه رسته بود به سلطنت رساندند» پس او را بیاوردند و به ملک بنشانند و او شانزده ساله بود و چهار سال به ملک اندر بنشست

و کار عجم ضعیف شد و از هر سو دشمنان به ملک ایشان اندر آمدند» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۵۱). در عهد یزدگرد اعراب مسلمان موفق شدند که طومار حکومت ساسانی را در هم بپیچند. بدین ترتیب می توان در چیدمان مطالب، مقایسه ی ویژگی های شاهان دوران انحطاط با شاهان آرمانی پیشین، مضامین پنهان و اظهار نظرهای آشکار بلعمی به تحلیل او از سقوط ساسانیان پی برد. می توان گفت از منظر بلعمی دلایل سقوط ساسانیان عبارت بودند از رفتار ظالمانه و بی خردانه ی زمامداران ساسانی پس از خسرو انوشیروان، برادر کشی و پدر کشی، جنگ خانگی، به قدرت رسیدن کودکان و زنان و تقدیر و مشیت الهی.

بلعمی در ضمن شرح اخبار ملوک یمن چگونگی سقوط آنان را نیز توضیح می دهد. بلعمی درباره ی آخرین پادشاهان یمن بعد از مرگ اسعد- تبع الاخیر- ذکر می کند که چون فرزندان او خرد بودند و «ملک را نشایستند» ربیعہ ی لخمی که از خاندان ملوک یمن نبود، ملک یمن را بگرفت (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۶۹۳). پس از ربیعہ، پادشاهی یمن به حسان رسید. عمرو به تحریک درباریان برادر خود حسان را کشت. یکی از علایم حکومت های در حال سقوط در تاریخ بلعمی برادر کشی است عمرو بعد از برادر کشی دچار بی خوابی شد. کاهنان و عالمان در علت بی خوابی او گفتند: «این عقوبت خدای است بدانکه برادر را بی گناه بکشتی و ملک از وی بستندی به جور» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۶۹۷). عمرو محرکان او در قتل برادر را کشت و خود نیز مدتی بعد مرد. زرعہ جانشین عمرو شد. بلعمی زرعہ را چنین توصیف می کند: «ملک را ناشایسته و ملک ضایع بماند و اندر حمیریان و اهل بیت ملک کس نماند. پس مردی برخاست نه از اهل بیت ملوک نام وی حنیفه بن عالم و ملک یمن بگرفت» (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۶۹۷). حنیفه نیز بی خردی و ظلم در پیش گرفت: «ستم و بیداد کردی فراوان و مذهب قوم لوط داشت (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۶۹۷). او زیر دستان را مورد تعدی جنسی قرار می داد، امری که منجر به قتل او شد. مردمان یمن زرعہ معروف به ذونواس را به شاهی برگزیدند. او یهودی بود و در روزگاری که به نظر بلعمی «جهودی آنگاه منسوخ بود و حق دین عیسی بود و شریعت انجیل» مردم مسیحی نجران را به دین یهود فراخواند و چون مقاومت کردند آنها را در آتش سوزانید و کلیسایشان را ویران کرد (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۷۰۳-۶۹۸). نجاشی پادشاه حبشه برای انتقام از ذونواس سپاهی فرستاد که لشکر ذونواس را درهم شکستند و ذونواس متواری و در حین فرار در آب غرق شد (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۷۰۸-۷۰۷). پس از تصرف یمن توسط حبشیان، ابتدا اریاط و بعد ابرهه حاکم یمن شد. ابرهه همان کسی است که واقعه ی فیل را بوجود آورد و اسباب تزلزل قدرت حبشیان را بر یمن فراهم کرد. او شاهی بی خرد و ستمکار بود که علیه خداوند طغیان کرد و سزایش را دید. ابرهه به عنف زن

عیاض (ذوین) را از او جدا کرد و به ازدواج خود درآورد. نتیجه آن که سیف پسر عیاض که کینه‌ی حبشیان را در دل گرفته بود، نزد انوشیروان رفت و از او کمک خواست. سیف با کمک انوشیروان موفق شد که پادشاهی یمن را پس بگیرد و حکومت حبشیان در یمن را سرنگون کند. (بلعمی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۷۳۱-۷۰۹). می توان از طریق دقت بر چیدمان مطالب و مضامین پنهان علل سقوط ملوک یمن را چنین بر شمرد: ستمکاری و رفتار ظالمانه ی پادشاهان، زمامداری کودکان و برادر کشی.

بلعمی در ذکر اخبار امویان در قالب مضامین پنهان نظر خود را درباره‌ی شیوه ی زمامداری امویان بیان می کند و در شرح تاریخ روزگار پایانی این سلسله، علل سقوط آنان را توضیح می دهد. در شرح تاریخ امویان مضمونی پنهان وجود دارد. بلعمی به ندرت از عدالت و کردار پسندیده ی زمامداران اموی سخن می گوید. رفتار امویان را باید با سیره ی پادشاهان آرمانی تاریخ بلعمی و خلفای راشدین مقایسه کرد. پس از پیامبر(ص) مهم ترین اشخاص، در تاریخ بلعمی خلفای راشدین هستند که بلعمی آنها را به عنوان زمامدارانی آرمانی و الگوهای زهد، تقوا، درستکاری و قناعت معرفی می کند (بلعمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۶۷۶، ۱/۲، ۴۲۲/۵۶۶-۴۲۱). خواننده ی نکته سنج می تواند از طریق مقایسه‌ی سیره‌ی اینان با منش و رفتار خلفای بنی امیه به دوری و فاصله‌ی آنان از سیره ی خلفای راشدین پی ببرد. شاید به همین دلیل است که بلعمی در ذکر نام های خلفای بنی امیه از بکار بردن جملات دعایی مانند رضی الله عنه و یا علیه السلام خودداری کرده است. نظر بلعمی درباره ی خمیر مایه و سرشت حکومت اموی را می توان در این جملات یافت: «شامیان آن مردمان اند که حرام را به حلال گرفتند، مردمان مدینه را سه شبانه روز همی کشتند و غارت همی کردند ... پس به خانه های خدای عز وجل شدند و آتش و پلیدی به خانه انداختند و کعبه را ویران کردند و اولاد رسول را بکشتند که لعنت خدای بر ایشان باد» (بلعمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۱۵). بر مبنای تلقی و نگرش بلعمی نسبت به حکومت آرمانی، می توان گفت که نتیجه ی کردار زمامداران اموی سقوط بوده است. بلعمی از طریق چیدمان مطالب چگونگی این سقوط را توضیح می دهد شتاب گرفتن سقوط امویان از عهد ولید بن یزید آغاز شد. بلعمی شخصیت ولید بن یزید را چنین توصیف می کند: «و این ولید بن یزید پیش از خلافت مولع بود به نبید و لهو و سماع» (بلعمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۶۹) ولید پس از رسیدن به خلافت رفتار ناپسند خود را تغییر نداد «و چون به خلافت بنشست آن فسق و فجور افزون کرد و نیز مذهب زندقه و دین بد بر او پدید آمد و نماز نکردی و به کار دین استخفاف کردی و هر کجا آلت لهو بود بفرمود تا بیاورند (بلعمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۶۹)». بلعمی درباره ی سیرت ولید می نویسد: «مردی بود... سفیه، بی ادب، روزگار خویش اندر عشرت و بازی صرف کرده بود» (بلعمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۷۷). علاوه بر این ولید حرمتی برای قرآن قائل نبود و آن را

«به پای بینداخت و بدرید» (بلعمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۷۷). همچنین اطرافیان ولید را فاسدان رشوه خوار گرفته بودند که مانع از رسیدن اخبار ولایات به او می شدند. ولید کمی بیشتر از یک سال حکومت کرد و توسط طرفداران پسرش یزید در سال ۱۲۶ قمری کشته شد. یزید برای سر پدرش جایزه تعیین کرده بود «که هر که ولید را بکشد او را صد هزار درم بدهم» (بلعمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۷۵). پدر کشی یزید بی شباهت به پدرکشی شیرویه در پایان روزگار ساسانیان نیست. یزید پس از کشته شدن پدرش دستور داد تا سر او را سه روز بر در مسجد آدینه ی دمشق به مردم نشان دهند (بلعمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۷۵). پس از قتل ولید، پسرش جانشین او شد که در تاریخ به یزید ناقص شهرت دارد و فقط برای مدت کوتاهی حکومت کرد. او در ابتدای حکومتش با جنگ خانگی روبرو شد. مردم حمص به خونخواهی ولید قیام کردند و جنگی بین آنان و سپاهیان یزید در گرفت که سرانجام فریقین با یکدیگر صلح کردند. پس از این مردمان فلسطین و اردن به طلب خون ولید قیام کردند. این قیام نیز به جنگ خونینی منتهی نشد و صلحی میان آن‌ها و یزید صورت گرفت (بلعمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۸۰). یزید فقط شش ماه خلافت کرد و بر اثر بیماری درگذشت. پس از او برادرش ابراهیم به خلافت نشست. بلعمی موقعیت متزلزل ابراهیم را چنین توصیف می کند: «گاه او را امیرالمومنین گفتندی و گاه امیر تنها و کارش ضعیف بود (بلعمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۸۳). در همین زمان عباسیان سخت مشغول فعالیت علیه امویان بودند. در دوران زمامداری مستعجل ابراهیم آتش جنگ خانگی شعله ور شد. مردمان حمص با ابراهیم بیعت نکردند و گفتند که «ما حکم را خواهیم یا عثمان را» (بلعمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۸۳). حکم و عثمان، فرزندان ولید و در این زمان در زندان ابراهیم بودند. ابراهیم سپاهی به حمص فرستاد که شهر را محاصره کردند. در این زمان مروان بن محمد با سپاهش از ارمینیه به کمک مردم حمص آمد و سپاه ابراهیم را در هم شکست. مروان سپس به سوی دمشق حرکت کرد و در این شرایط که ابراهیم احساس خطر می کرد تحت فشار اطرافیان دستور به قتل حکم و عثمان داد و آن دو را در زندان کشتند (بلعمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۸۴-۹۸۵). سرانجام مروان دمشق را تصرف کرد و ابراهیم با او بیعت کرد و کار را به او سپرد. ابراهیم فقط دو ماه خلافت کرد و پس از او مروان در سال ۱۲۸ به خلافت بنشست. مروان آخرین خلیفه ی اموی بود و در دوران زمامداری کوتاه او تمام امپراتوری اموی را آشوب و فتنه فرا گرفت و به قول بلعمی «در فتنه و خلافت بر مروان» گشاده شد (بلعمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۹۱). در عهد مروان حمص، دمشق، فلسطین، عراق و خراسان بر مروان شوریدند و «خوارج این فتنه ها به غنیمت داشتندی و از هر جا سر بر کردندی (بلعمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۹۵). سرانجام ابومسلم خراسانی طومار حکومت اموی را در هم پیچید. می توان با توجه به نگرش بلعمی نسبت به حکومت مطلوب، دلایل سقوط امویان را چنین ذکر کرد: بر تخت

نشستن زمامداران فاقد صلاحیت و اقتدار، جنگ خانگی، رواج فساد در دستگاه اموی، پدر کشی و برادرکشی، بروز شورش ها و عدم توانایی حکومت اموی در فرونشاندن این فتنه ها. در پایان مقاله باید متذکر شد که بلعمی همانند دیگر مورخان سنتی ایران تقدیر گرایی تمام عیار است. در تاریخ بلعمی شواهد فراوانی وجود دارد که نشان دهنده ی باورهای مشیت گرایانه ی بلعمی است (بلعمی، ۱۳۷۴: ۱/۲، ۱۲۵/۶۹۰، ۲۴/۱). او در تحلیل سقوط حکومت ها از عامل مشیت الهی نیز سخن می گوید، چنان که درباره ی سقوط ساسانیان ابراز می دارد که اراده ی خداوندی بر اضمحلال ساسانیان قرار گرفته بود (بلعمی، ۱۳۷۴، ۲: ۸۱۰-۸۰۸). با این وجود بلعمی صرفا بر اساس تقدیرباوری وقایع تاریخی را تحلیل نمی کند. او در ضمن اعتقاد به فرا تاریخ و مشیت الهی، به علل مادی و زمینی و همچنین رابطه ی علی و معلولی وقایع تاریخی نیز توجه دارد.

نتیجه

از حدود یک قرن پیش که انتقاد از تاریخ نگاری سنتی ایران آغاز شد تا کنون، منتقدان مکررا ابراز کرده اند که مورخان سنتی ایران توجهی به تحلیل و تعلیل وقایع نداشته اند. همچنین بر مبنای تقسیم بندی سنتی تاریخ نگاری به دو نوع تحلیلی و غیر تحلیلی، مورخان سنتی ایران وقایع نگار خوانده شده اند. این نگرش نیازمند بازنگری است. اساسا هیچ متن تاریخی را نمی توان غیر تحلیلی خواند. موضوعاتی که مورخ برای ثبت و ضبط انتخاب می کند، تاکید ها و تمرکزها، بی توجهی نسبت به پاره ای از مسائل، چیدمان مطالب و زبان مورخ، همه بیانگر تحلیل های مورخ از وقایع تاریخی هستند. تعمق در کتب مورخان سنتی ایران نشان می دهد که این مورخان حوادث تاریخی را ریشه یابی و تحلیل می کردند. باید توجه داشت که روش مورخان سنتی برای تحلیل وقایع متفاوت از روش مورخان مدرن بوده است. مورخان امروزی بر اساس مقتضیات گفتمان تاریخ نگاری مدرن به شکلی آشکار وقایع و تحولات تاریخی را تحلیل می کنند، اما تعلیل های مورخان سنتی ایران بعضا آشکار نیست. برای فهم تحلیل های مورخان سنتی ایران باید به چیدمان مطاب و مضامین پنهان متون تاریخی توجه داشت. همچنین آگاهی یافتن از باورها و اعتقادات مورخان سنتی می تواند رمز گشای تحلیل های آنان باشد. در این مقاله بر اساس توجه به پیچیدگی های متون کهن، تاریخ بلعمی بازخوانی و نشان داده شد که او به عنوان مورخی دیوانسالار چگونه اعتلا و انحطاط حکومت ها را ریشه یابی کرده است. شاید بتوان قدمی فراتر گذاشت و اظهار کرد که از طریق دقت بر چگونگی اعتلا و

انحطاط حکومت های ذکر شده در تاریخ بلعمی می توان به قوانینی در این زمینه دست یافت: خردمندی و عدالت پادشاه موجب تعادل و توازن طبقات مختلف اجتماعی می شود و همین امر تداوم و استحکام حکومت ها را تضمین می کند. در مقابل وقتی شاهان بی خرد و ظالم، زنان و کودکان بر تخت نشینند، پدر کشی و برادر کشی در میان خاندان حکومتگر رواج یابد، جنگ های خانگی درگیرد و فتنه ها بروز کنند، رعیت از شاه و حکومت دلسرد شود و زمامداران توان پاسخ به مشکلات را نداشته باشند، حکومت ها سقوط می کنند.

منابع

- ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی (بی تا) *تاریخ بیهقی*. به تصحیح احمد بهمنیار. تهران: کتابفروشی فروغی.
- احمدی، بابک (۱۳۸۶) *رساله ی تاریخ*. تهران: مرکز.
- اشپولر، برتولد (۱۳۸۰) *تکوین تاریخ نگاری ایران*. ترجمه ی یعقوب آژند. در تاریخ نگاری در ایران. تهران: گستره.
- اکبری، مجید (۱۳۸۶) *درباره ی تبیین تاریخی*. نیمسال نامه ی تخصصی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی. سال سوم. شماره ی پنجم.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن عبیدالله (۱۳۶۸) *تاریخنامه ی طبری*. به تصحیح محمد روشن. تهران: نشر نو.
- _____ (۱۳۷۴) *تاریخنامه ی طبری*. به تصحیح محمد روشن. تهران: سروش.
- بلعمی (۱۳۸۶) *تاریخ بلعمی*. به تصحیح ملک الشعرا ی بهار و محمد پروین گنابادی. تهران: هرمس.
- بهار، محمد تقی (ملک الشعرا) (۱۳۷۳) *سبک شناسی*. تهران: امیر کبیر.
- بهرامیان، علی، بلعمی (۱۳۸۳) *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*. جلد دوازدهم. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۸۳) به تصحیح علی اکبر فیاض. به اهتمام محمد جعفر یاحقی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- پروین گنابادی، بهرام (۱۳۸۵) *تاریخ بلعمی*. دائرة المعارف بزرگ اسلامی. جلد چهاردهم. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- التون، ج، ر (۱۳۸۶) *تسیوه تاریخ نگاری*. ترجمه ی منصوره اتحادیه (نظام مافی). تهران: نشر تاریخ ایران.
- حضرتی، حسن (۱۳۸۰) *تاملاتی در علم تاریخ و تاریخ نگاری اسلامی*. تهران: نقش جهان.
- حمیدی، جعفر (۱۳۷۲) *تاریخ نگاران*. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- زریاب خوئی، عباس (۱۳۸۱) *تاریخ، نظریه تاریخ، تاریخ نگاری*. به کوشش غلامحسین میرزا صالح. تهران: فرزانه روز.
- سوسور، فردیناند دو (۱۳۷۸) *درسهای زیاتشناسی همگانی*. ترجمه ی نازیلا خلخالی. تهران: فرزانه روز.
- شهبابی، علی اکبر (۱۳۵۱) *خاندان بلعمیان*. یغما، شماره ی ۲۹۰.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۱) *تاریخ ادبیات در ایران*. تهران: فردوس.
- طبری، ابوجعفر محمد جریر (۱۳۵۸) *تاریخ الامم و الملوک*. قاهره: الاستقامه.
- قائم مقامی، جهانگیر (۱۳۵۸) *روش تحقیق در تاریخ نگاری*. تهران: دانشگاه ملی ایران.
- کار، ای. ایچ (۱۳۵۱) *تاریخ چیست*. ترجمه ی حسن کامشاد. تهران: خوارزمی.
- کروچه، بندتو (۱۳۸۱) *تاریخ و وقایع نگاری*. ترجمه ی عزت الله فولادوند. مجله ی بخارا. شماره ی ۲۸.
- ملائتی توانی، علیرضا (۱۳۹۰) *درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ*. تهران: نی.
- میثمی، جولی اسکات (۱۳۹۱) *تاریخ نگاری فارسی*. ترجمه ی محمد دهقانی. تهران: ماهی.
- میرزا آقاخان کرمانی (۱۳۸۹) *آیینیه ی اسکندری*. به اهتمام علی اصغر حقدار. چاپ اول. تهران: چشمه.
- والدمن، مریلین (۱۳۷۵) *زمانه، زندگی و کارنامه ی بیهقی*. ترجمه ی منصوره اتحادیه (نظام مافی). تهران: نشر تاریخ ایران.
- واینگارتنر، رودولف (۱۳۷۵) *تبیین تاریخی، در فلسفه ی تاریخ*. به سرپرستی پل ادواردز. ترجمه ی بهزاد سالکی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

هروی، جواد (۱۳۸۶) روش تحقیق و پژوهش علمی در تاریخ. تهران: امیرکبیر.
هگل، گئورگ ویلهلم فردریش (۱۳۵۶) عقل در تاریخ. ترجمه ی حمید عنایت. تهران: موسسه ی انتشارات علمی دانشگاه صنعتی آریامهر.
هنله، پل، زبان (۱۳۷۸)/اندیشه و فرهنگ. ترجمه ی یدالله موذن. زبان ، اندیشه و فرهنگ. تهران: هرمس.

